

# استقلال طلبی و تمنای هویت

علی اصغر دلرانی

## مقدمه

باشند و در طراحی درسها و نوشتن مطالب آن را مراعات کنند).

\*\*\*

بی گمان برای رسیدن به نتیجه مطلوب در تدریس «پیش اسلامی»، تنها حق بودن محتوای کتابها و سازگاری مطالب مندرج در آنها با گرایشهای فطری و نیازهای اجتماعی، وافی به مقصود نخواهد بود. بلکه انتخاب روشی مناسب در طرح و بیان موضوع هم از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در اهمیت این مطلب همین بس که گفته اند: چه بسا اگر مطلب نادرستی باشیوه و کیفیتی متلائم با روحیات مخاطب عرضه شود، راحتتر از مطلب حقی که با روشی نامتناسب با خلقیات او بیان شود، سمع قبول یابد.

لذا یکی از وظایف اساسی و اولیه مؤلف، معلم و مبلغ دینی این است که با ویژگیهای روانی - اجتماعی مخاطب خود آشنا شود تا بیانی هماهنگ با این ویژگیها را برگزیند و مقاومت مخاطب را به سوی صفر سیر دهد. بدون تردید اگر بخواهیم مهمترین ویژگی دوران نوجوانی

به دنبال بحث شماره قبل که به کلام مؤثر پرداختیم و بیان کردیم که موازین تأثیرگذاری کلام چگونه است، در این شماره به یکی دیگر از ابعاد امر تدریس مفاهیم دینی می پردازیم. ما در تدریس مفاهیم دینی، به طور کلی با پنج عامل سرو کار داریم: معلم؛ متعلم؛ محتوای درسی؛ محیط تدریس و روش تدریس. بحث قبلی ما در قلمرو ویژگیهای معلم طرح شد و در این نوبت به عمده ترین ویژگی مخاطب و متعلم خواهیم پرداخت، تا بیاییم که این خصوصیت چه وظیفه ای را بر عهده معلم و نحوه بیان او خواهد گذارد (که البته پیش از معلم و در افقی وسیعتر مؤلفان کتابهای درسی می بایست به اهمیت این عامل عنایت داشته



و جوانی را معرفی کنیم باید از ویژگی استقلال طلبی نام ببریم.

## چرا استقلال خواهی؟

با شکل گیری مفهوم «خود» در سنین نوجوانی، میل به استقلال طلبی در همه ساحت‌های زندگی نوجوان بروز می‌کند. در اثر رشد و گسترش این میل، نوجوان برای خود نظر و اراده مستقلی قائل شده و در صدد برداشتن قیود وابستگی به اشکال مختلف است. و در این مرحله نوجوان از پند و اندرز هر کسی که قیافه ناصح و واعظ به خود بگیرد و یا در مقام تحکم و امر و نهی برآید، گریزان است. علت این پدیده از یک طرف عقده حقارتی است که نوجوان از دوران کودکی به همراه دارد و از طرف دیگر بیدار شدن حس استقلال طلبی در او است که خواهان ابراز شخصیت و قطع رشته‌های وابستگی است تا از این رهگذر خود را همدیف بزرگترها جلوه دهد. تأمل بر این نکته می‌نماید که مدام امر و نهی کردن و باید و نباید گفتن با نوجوانی دارای چنین ویژگیها و خصوصیات اخلاقی، کار عاقلانه‌ای نیست. بلکه معلم باید با تدبیر و تعمق، از این حس مقاومت نوجوان استفاده کند، یعنی از طریق برانگیختن حس مقاومت و مخالفت شاگرد او را به راه حقیقت راهنمایی کند. (هایت گیلبرت، ۱۳۵۰، ص ۳۹-۴۰)

به عبارت دیگر معلم به جای مخالفت با آن میل که اقتضای دوران جوانی است، می‌تواند آن را در جهت اهداف خود به کار گیرد. بنابراین نوجوان در چنین فرآیندی در تکاپوست تا شخصیت مطلوب خود را برگزیند و آن را جایگزین شخصیت تحمیلی و کودخانه‌ای کند که تاکنون از اجتماع و خانواده کسب کرده است.

## کدام شخصیت؟

آری مرحله‌ای که نوجوان در آن به سر می‌برد، مرحله حساسی است و انتخاب او در واقع، آینده او را رقم می‌زند. معلم به سهم خود باید او را دریابد و بداند که کمک به او از چه مسیری ممکن است؟ هر اقدام و عملی که جمیع شرایط این موقعیت حساس را لحاظ نکند، ممکن است نوجوان را به وادی لجاجت بکشاند، و این همان جایی است که سایر تلاشها را بی‌ثمر می‌سازد، زیرا لجاجت یعنی اینکه مدار ارتباط بسته شده است، و وقتی ارتباطی نیست، اطلاعی هم منتقل نمی‌شود تا ثمری به بار آورد!

نوجوان در پی یافتن شخصیت مطلوب، «من» های متفاوتی

را امتحان خواهد کرد و دست به تقلید از الگوهای گوناگونی خواهد یازید. «براون» در این مورد می‌گوید: آدمیان هنگامی به تقلید می‌پردازند که این کار، ایشان را در نیل به هدفهایی در حوزه روانی مدد کند. (اتوکلاين برگ، ۱۳۵۴، ص ۴۹۴) فریمن نیز معتقد است تقلید در صورتی شکل می‌گیرد که عمل تقلید شده معنی و دلالتی فونکسیون برای مقلد داشته باشد و او در خود میل به تقلید را به خاطر آن احساس می‌کند. (همان)

پس تقلید زیر مجموعه اصل «الگوگیری» است، و الگوگیری راهکاری است که جوان از طریق آن به سوی انتخاب شخصیت مطلوب گام برمی‌دارد تا با یافتن چنان شخصیتی «استقلال» خود را اعلام و صبغه خود را مشخص سازد. اگر معلم این شرایط را درک نکند ضمن اینکه امکان ارتباط را از کف می‌دهد، زمینه‌ای را فراهم می‌سازد که سازندگان مد و فرهنگسازان نیهیلیستی در آن به ترکتازی خواهند پرداخت. کار معلمی اگر طیبانه هم باشد باید در چهره‌ای حبیبانه ظهور کند تا بر دل نوجوان راه برد. طیبانه نزدیک شدن به متعلم نوجوان، می‌تواند او را به عکس العمل منفی وادارد. چه برسد به اینکه کسانی در تصور رابطه و کیلانه با او هستند، بدون اینکه لحظه‌ای فکر کنند چه کسی این حق را به آنها داده است؟ آیا مگر نه این است که هدایت‌کننده مطلق خداوند سبحان است! و دیگران اگر و فقط اگر او بخواهد می‌توانند وسیله‌ای در این راه باشند!

## عزت نفس شاهراه ایمان

پرسش اساسی می‌تواند این باشد که از چه راهی می‌شود به کسی که در پی استقلال خویش است نزدیک شد؟ بی‌شک پاسخ این است که از هر راهی که او استقلال خویش را در خطر نبیند. و این راهی است غیر مستقیم، غیر آمرانه، با بکارگیری داوطلبانه مشارکت مخاطب.

براین اساس بهترین شیوه تبلیغ (و تدریس) جوانان، استفاده از روش غیر مستقیم است زیرا در این شیوه عزت نفس و مناعت طبع او حفظ می‌شود و این یعنی حفظ اساسی‌ترین گوهر در مسیر خداشناسی. جوانان به واسطه شکفتگی و بالندگی کامل عزت نفس، عاشق سربلندی و شرافت می‌شوند و از هر چیزی که باعث ذلت و تحقیر ایشان باشد، گریزان و متفر می‌شوند. تمایل به عزت نفس از ارکان اساسی سعادت بشر به شمار می‌رود که

به مشیت حکیمانه خداوند سبحان با سرشت بشر آمیخته شده است و در نهاد آدمیان ریشه فطری دارد. از اینرو اولین خصوصیت معلم و شیوه‌ای که برای تعلیم برمی‌گزیند باید حفظ و صیانت این خصلت باشد به گونه‌ای که بتواند در درازنای عمر متعلم او را یاری رساند و زمینه‌رستگاری او را فراهم آورد، چرا که عزت نفس خود به خود جوانان را به راه وظیفه‌شناسی سوق می‌دهد و آنان را از اعمال ضداخلاقی برحذر می‌دارد، حضرت علی(ع) می‌فرماید: کسی که نفس شرافتمند و باعزت دارد، هرگز آن را با پلیدی گناه خوار و پست نخواهد ساخت. (محمد تقی فلسفی ۱۳۶۳، مبحث جوان و عزت نفس)

اما اگر شخصیت معلم و شیوه تربیتی او (و یا حتی طراحی کتاب درسی) به گونه‌ای باشد که در جهت پستی و تحقیر شخصیت نوجوان گام بردارد و ویژگی‌های روحی او را لحاظ نکند و به رسمیت نشناسد، او را برای تن سپردن به ذلت و سفلگی آماده خواهد کرد و با این عمل زمینه بدبختی و شقاوت او را فراهم خواهد آورد. معلم باید به نیکی دریابد که هیچ داده و اطلاعی، آنقدر ارزش و بها ندارد که اصل عزت نفس به پای آن قربانی شود یا صدمه بخورد بنابراین وسوسه گفتن سخن حق، نباید او را از ظرایف امر تربیت غافل کند. باغبان در دادن آب به گل نورسته و نازک اندام، نباید بی‌مبالا، تنها به صرف اینکه نیش آب دادن است، پای برگل نهد، که باغبان اصیل را منطق ایثاری خون جگر خوردن و به جان «آب» دادن، آموخته است که: اول صیانت آنگاه سفایت.

نکته‌ای به این صراحت و شفافیت، جا دارد که تأمل جدی‌تری را به خود معطوف دارد که ظاهرش رهن باطنش است. نباید نیازمندان به درگاه خداوند رحمان، دست حاجت بلند و فهم این مطلب را طلب کنیم تا بتوانیم با جمع شرایط اقدام به بیان مطلب کنیم:

#### عشق و شیباب و رندی مجموعه مراد است

#### چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد

معلم اول، ارسطویی حکیم، در این زمینه نکته مهمی را گوشزد کرده است: «کسانی که عزت نفس ندارند؛ الم، ذلت و اهانت را درک نکنند، لیکن صاحبان نفوس شریفه با یک سخن کوتاه و بسا یک کلمه ملول و متأثر می‌شوند» یعنی می‌توان گفت که عزت نفس، شاخک حساسیت آدمی در مسیر قرب به حق است که اگر صدمه بخورد در واقع به میزان آسیمی که می‌بیند «قدرت تمیزش» را از دست می‌دهد و پیدا است که موجود هر قدر که از این قدرتش کاسته شود به همان میزان اعتماد به نفسش را از

کف می‌دهد و نمی‌تواند با صلابت به سوی هدفش رهسپار شود. در حالی که وظیفه معلم این است که کمک کند جوان به هویتی دست یابد که بتواند او را در راه خطرناک تا بر دوست تکیه گاه باشد و با اعتماد بر این تکیه گاه او را واقف منزل کند تا رفتن برای او آسان باشد. ویکتور هوگو به زیبایی این وظیفه و رسالت را بیان کرده است: «مانند پرندگانی که روی شاخه سست و ضعیف لحظه‌ای می‌نشینند و آواز می‌خوانند و احساس می‌کند شاخه می‌لرزد و می‌باید وجود به آواز خواندن خود ادامه می‌دهد، زیرا مطمئن است که بال و پر دارد.»

#### عزت نفس در علم

وقتی گفته می‌شود که باید عزت نفس متربی را فراهم آورد، مقصود آن نیست که تنها احساس عزت درونی را در او به وجود آوریم، بلکه مراد آن است که باید احساس عزتی قریب با احساس عزت واقعی نفس در او پدید آوریم، بنابراین روشهای تربیتی می‌بایست هم قوتها و هم ضعفها را لحاظ کند زیرا این هر دو در احساس عزت او مدخلیت دارند. لذا روشها نباید با نظر به تعیین کنندگی هر یک از این دو طرح شود و هر یک را به نحوی که منجر به حفظ عزت باشد تحت کنترل درآورد. در این بحث با توجه به قوتها از «روش ابراز تواناییها» و با نظر به ضعفها از «روش تغافل» سخن می‌گوییم.

**روش ابراز تواناییها:** هرگاه انسان خود را توانا ببیند و بیابد که کاری از دست او برمی‌آید احساس سربلندی و عزت خواهند کرد و هرگاه خویشتن را ناتوان ببیند که کاری از او ساخته نیست، احساس سرافکنگی و ذلت خواهد داشت. قرآن کریم به نحو گویایی به این تفاوت اشاره کرده است: «خدا مثلی زده است که در آن سخن از دو گونه انسان است؛ یکی برده‌ای است گنگ که هیچ کاری از او بر نمی‌آید و همچون باری است بر دوش مولایش و مولا او را پی هر کاری فرستد، خیری به بار نمی‌آورد و دیگری انسانی آزاد و مقتدر است که دیگران را به عدالت فرمان می‌دهد و خود هم به راه مستقیم می‌رود، آیا این دو نفر یکسان هستند؟» (سوره مبارکه نحل، آیه شریفه ۷۶)

پس نخستین شرط عزت آن است که فرد، خود را کارآمد ببیند و این نیز حاصل آن است که مرتب امکانات بروز تواناییهای او را آماده سازد. به موازات بروز تواناییها لازم است که فرد «توانایی» خود را به گونه‌ای ببیند و بفهمد که همواره توجه او را معطوف به خدا سازد به همین سبب در فرهنگ اسلام «توانایی» های انسان

**\* نخستین شرط عزت آن است که فرد، خود را کارآمد ببیند و این نیز حاصل آن است که مربی امکانات بروز تواناییهای او را آماده سازد.**

**\* کار معلمی اگر طبیبانه هم باشد باید در چهره‌ای حبیبانه ظهور کند تا بر دل نوجوان راه برد.**

**\* آنچه در ما است اگر به چشم «توانایی خود» نگریسته شود نوعی پیامد خواهد داشت و اگر به چشم «عطیه خدا» دیده شود، نوعی دیگر؛ در دامن نگاه اول «عجب» می‌پرورد و در دامن نگاه دوم، «شکر».**

لحظه در امر تربیت، لحظه‌ای است که مربی خود را از فروپوشیدن خطای خویش بی‌نیاز بیند و از برملا کردن آن ابایی نداشته باشد. تغافل، تدبیری برای پیشگیری از وقوع چنین لحظه‌ای است. به کار زدن این شیوه، مانع از آن است که عزت فرد، بالجمله زایل شود و آنچه فرد را به پرهیز از خطا موفق می‌دارد، همین احساس عزت است.

مربی نباید به این وسوسه تن دهد که قبول توجیه‌ها و عذرتراشیهای مربی، فطانت و زیرکی او را در نزد مربی خدشه دار خواهد ساخت. پیامبر (ص) آنقدر در پذیرش عذر تراشیهای منافقینی که به ظاهر مؤمن بودند، پیش رفت که آنان وی را به طعنه، «گوش شنوا» (حاکمی از ساده لوحی) خواندند، یعنی اینکه او هر عذری را به دیده قبول می‌نگرد. خداوند در پاسخ آنان می‌فرماید که اینگونه گوش شنوا بودن پیامبر (ص)، به حال شما بهتر است؛ **يَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ قُلُوبِنَا حَبِيبٌ لِّكُلِّ مَشْرِيفَةٍ** (سوره مبارکه توبه، آیه شریفه ۶۱).

کوشش مربی برای آنکه از خود چهره‌ای زیرک، هوشیار و فریب‌ناپذیر جلوه دهد، کوشش بی‌فرجامی است. این زیرکی، بیش از آنکه سازنده باشد گریز کننده است. حل و فصل مسائل فیما بین آدمیان، همچنان که محتاج زیرکی است، در گرو تغافل نیز هست. مرحوم استاد محمد تقی فلسفی در کتاب اخلاق به نقل حلبی در این زمینه مبادرت می‌کند: «صَلاَحُ حَالِ التَّعَايُشِ وَالتَّعَايُشِ مَلَأَ مَكِّيَالَ ثَلَاثَةَ فِطْنَةٍ وَ ثَلَاثَةَ تَغَاْفَلٍ»؛ صلاح زندگی جمعی و روابط متقابل، چون محتوای پیمانانه‌ای است که دو سووم آن زیرکی و یک سووم آن تغافل است. (در تنظیم این عنوان از کتاب ارزنده

به عنوان «عطیه خداوند» نامگذاری شده است. آنچه در ما است اگر به چشم «توانایی خود» نگریسته شود نوعی پیامد خواهد داشت و اگر به چشم «عطیه خدا» دیده شود، نوعی دیگر؛ در دامن نگاه اول «عجب» می‌پرورد و در دامن نگاه دوم، «شکر».

**روش تغافل؛** بروز ضعفها، شکستن عزت را در پی می‌آورد. پس اختفای آنها طریقه‌ای برای حفظ عزت است. برای اختفای ضعفها دو مقام می‌توان در نظر گرفت، یکی پیش از مسلم شدن آنها و دیگری پس از آن. پیش از مسلم شدن، در واقع بحث «احتمال» است که در فقه اسلامی تحت عنوان «اصل صحت» به آن پرداخته شده است.

اصل صحت به این معنی است که عمل فرد مسلمان، درست و رواست و اگر احتمال نادرستی و ناروایی در آن رود، نباید به این گونه احتمال اعتنا کرد، چه رسد به اینکه بخواهیم در آن تجسس کنیم. اینگونه پی‌جوییها نفی شده است تا عزت مسلمان حفظ شود. امام صادق (ع) در این زمینه به یکی از یارانش می‌فرماید: گوش و چشمت را در مورد برادر خویش تکذیب کن، اگر پنج‌جاه تن گویند که وی چنان گفت و او بگوید که من نگفته‌ام، سخن وی را درست انگار و سخن دیگران را باور مدار. (ابوالقاسم گرچی، مقالات حقوقی، ص ۳۵۲)

آنگاه که راههای توجیه برای مربی بند شد و او از مرحله احتمال به مرتبه یقین رسید و به طور قاطع دریافت که مسترئی خطا کرده است، زمان تغافل فرامی‌رسد. در این هنگام، عزت مربی باید با تغافل از خطای او حفظ شود. تغافل ایجاب می‌کند که مربی پس از آنکه راههای توجیه را بر خود بسته دید، به توجیه‌های مسترئی گردن نهد، گرچه به عدم صحت آنها واقف است. خطرناکترین



بر نیائیم :

آب کم جو تشنگی آور به دست  
تا بجوشد آیت از بالا و پست  
تا سقا هم رهیم آید جواب  
تشنه باش، الله اعلم بالصواب

نگاهی دوباره به تربیت اسلامی تألیف آقای دکتر خسرو باقری استفاده شده است، دبیران محترم برای کسب اطلاعات بیشتر می توانند به این کتاب صفحه ۱۳۴ به بعد مراجعه فرمایند)

### کلام آخر:

کلام آخر که طبعاً آخرین کلام در این باب نیست، بلکه افق مبینی است که فراهم می آید تا ما از افق اعلی در این مباحث نظر کنیم و از محدودیت ها و تنگناها تا حد ممکن رهایی یابیم، کلام غریب و غیر متعارف امام علی (ع) است که :

«فرزندانتان را برای زمانی غیر از زمان خود تربیت کنید»

به راستی ما که بندی و مقهور زمان خود هستیم، چگونه می توانیم از این محدودیت ها رهایی یابیم و زمانهای غیر از زمان خود را دریابیم و متناسب با شرایط حاکم بر آن، به تربیت فرزندان یا شاگردانمان مبادرت ورزیم. این پرسش، جایگاهی است که نباید به سرعت از آن گذر کرد، توقف بر این پرسش و تأمل جدی در آن، ثمرات و برکات عدیده ای به بار خواهد آورد، به شرطی که به سطوح ظاهری این کلام بسنده نکنیم و تشنگی خود را با جلوه های سراب و ش این حقیقت فرو نشانیم و از آن سیراب

منابع:

- ۱- کیلیت، هایت، هنرآموزش، ترجمه ناهیدفخرایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ اول، ۱۳۵۰.
- ۲- کلاین برگ، اتو، روانشناسی اجتماعی، ترجمه علی محمد کاردان، جلد اول، نشر اندیشه چاپ پنجم، ۱۳۵۲.
- ۳- باقری، خسرو، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، چاپ سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ۴- فلسفی، محمد تقی، اخلاق، هیئت نشر معارف اسلامی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۵- گرچی، ابوالقاسم، مقالات حقوقی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۴.